فصلنامهٔ علمی‌پژوهشی کاوش‌نامه
سال نهم (۱۳۸۷)، ویژه‌نامهٔ عربی ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۷

مقایسه مضامین تغزلی مشترک بین متنبّی و حافظ*

دکتر وحید سبزیان‌پور[۱]
دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی
محمدرضا سوری
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب

چکیده:

متنبّی و حافظ دو قلهٔ بلند ادب عربی و فارسی هستند که هردو سر به قلـه کیـوان و اوج آسمان دارند. هردو به أخذ و اقتباس از آثار گذشتگان و فرآوری آن به شکلی بدیع و بی‌نظیـر شهرت دارند. آثار هردو برآیند تلاش‌های گذشتگان به اضـافهٔ معمـاری و طراحـی جدیـد و بی‌بدیل به مدد قریحه و ذوق خداداد آنهاست. متنبّی غزل را برای شروع به عنوان تـشبیب در ابتدای قصاید خود آورده و انگیزه او در غزل سرایی، عرف و پـسند مـردم روزگـارش بـوده است، حال آنکه حافظ غزل سراست، حافظ عاشق است و هستی را طفیل عشق می‌داند، متنبّی عشق را بیماری می‌پندارد. با این وجود هردو گوینده بزرگ بـا دو هـدف و نگـرش متفـاوت دست به غزل سرایی زده‌اند.

حافظ سخت متأثر از ادب عربی است، بالطبع متنبّی هم که جایگاه ویژه‌ای در ادب عربی دارد، مطمح نظر او بوده به گونه‌ای که در دیوان او یک مصراع از اشعار متنبّی دیده می‌شود و مضامین بسیار نزدیک و شبیه به مضامین متنبّی در غزلیات او دیده می‌شود که صاحب نظـران به آن اشاره کرده‌اند.

در این مقاله با نشان دادن برخی شباهت‌ها در اشعار این دو شاعر و نقد و مقایـسه آنهـا، نظری گذرا به تفاوت غزلیات آنها از دریچه مضمون و نوع نگرش می‌اندازیم.

کلید واژه: حافظ، متنبّی، غزل

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۶/۲۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۷/۱۱/۱۹

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسندهٔ مسئول: wsabzianpoor@yahoo.com

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه

متنبّی و حافظ چند خصیصهٔ مشترک دارند و از چند جهت هم تفاوت. هردو از شاعران کم نظیر و پرآوازه در ادب فارسی و عربی هستند که با لشکر شعر خود جهانگیرند و بر مسند سیادت و بزرگی تکیه دارند. ضمنا هنر هردو، اخذ و اقتباس از گذشتگان و فرآوری محصولات جدید است، هردو از مهندسان و معمارانی هستند که با مواد و مصالح موجود در آثار گذشتگان طرحی نو درانداخته‌اند. هردو غزل سروده‌اند، هرچند متنبّی غزل را برای شروع قصیده و رعایت عرف شعری و رسوم روزگار خود آورده ولی حافظ اصولاً غزل سراست؛ ولی در محور عمودی شعر وظیفه اصلی قصیده را که مدح است بر دوش دارد (نک: شمیسا، ١٣٧٤، ص٢٤٢). هردو به نوعی پایبند کامجویی و لذت‌طلبی از جهان مادی هستند، در کنار این تفکر، مشرب عرفانی ریشه دار و عمیق در غزلیات حافظ و گرایش به عفاف و پاکدامنی در شعر متنبّی دیده می‌شود. هردو مضامین مشترکی در حالات عاشق و معشوق و ویژگی‌های عشق دارند.

آنچه در پی می‌آید مقایسهٔ برخی مشترکات یاد شده است:

١- تأثیر پذیری حافظ از قرآن

حافظ، قرآن را در سینه دارد:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
به قرآنی که اندر سینه داری

(٤٤٧/٧)

و کسی مثل او لطایف قرآنی و حکمت را جمع نکرده است

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
لطایف حکمی با نکات قرآنی

(از قصیده ٢)

Archive of SID

www.SID.ir

افزون بر اشراف بر چهارده روایت قرآن کریم (گر خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت[1] (۱۱/۹٤) سخت متأثر از معانی و مضامین و سبک قرآن کریم است[2]. (خرمشاهی، ۱۳۸۲، صص۱۲٤-۲۰)

۲- تأثیر پذیری حافظ از پیشینیان

نبوغ و شکوفایی مبتکران و نوآوران همواره مدیون کوشش‌های پیشینیان است،

العُلَـــــی مَحْظُـــــورةٌ الا عَلَـــــی
مَـــنْ بَنَـــی فَـــوقَ بنَـــاءِ الـــسَّلَف

(دهخدا، ۱۳۷۰، ص۲٦۳)

ادعای تأثیر پذیری حافظ از نکته‌سنجان قبل از خود، ممکن است در بادی امر، اعجاب ما را به هنر او کاهش دهد ولی با تأمل در طبع ظریف و حسن خداداد او درمی‌یابیم که این ادعا نه تنها مایهٔ نقصان نیست بلکه نشانهٔ نبوغ بی‌بدیل او در گلچینی و جرعه‌نوشی از بهترین و پاکیزه‌ترین شهد گل‌های بستان ادب و فرآوری آن به صورتی جدید است که آنچه خوبان همه دارند، او یکجا دارد «شاید بتوان گفت کمتر مضمون و تصویری در شعر حافظ می‌توان یافت که بی‌سابقه و بدیع باشد»، (پورنامداریان، ۱۳۸۲، ص ۱۳٤)

«حافظ ضمن تتبع آثار استادان مقدم بر خود، بهترین غزل‌ها یا ابیات یا مضامین آنها را تقلید می‌کرده...گاه تقریبا بیت یا مصراعی را با اندک تغییر نقل می‌کرده..» (صفا، ۱۳۷۳، ۱۰۷۸) نیز (نک: شمیسا، ۱۳٦۹، صص۱۳٦- ۱۳۹)

اخذ و اقتباس حافظ از لفظ و معنای شعرای پیشین چندان وسیع و عمیق است که به قول یکی از حافظ پژوهان «اگر از آن به مصادره و حتی غارت تعبیر کنیم با آنکه تعبیری نامحترمانه است، ولی ناحق و نامنصفانه نیست» (خرمشاهی، ۱۳٦۷، ج۱، ص۳۲) و این لازمهٔ هر اثر شگرف و جاویدی است که خالق آن با تکیه بر استعداد و نبوغ خود، لازم است پا بر قله‌های بلند گذارد وگرنه آثار شگرف و بدیع به‌وجود نمی‌آید. آنچه شعر حافظ را مقبول طبع مردم صاحب نظر کرده است گلچینی از بهترین مصالح و

Archive of SID

www.SID.ir

مواد، برای معماری کاخی بدیع و شگرف است که ممکن است نمونهٔ بعضی اجزای آن را در روزگار پیشین بتوان یافت ولی طراحی و معماری و استخدام اجزاء آن به گونه‌ای است که برآیند هنر و لطافت گذشتگان است و در میان اقران و نظایر بی‌بدیل است.

۳- تأثیر پذیری حافظ از ادب عربی

حافظ خود می‌گوید: دهانش پر از عربی است: (زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است «۱/٦٤») اندکی تأمل در غزلیات حافظ نشان می‌دهد که منظور او از دهان، فضای فکری و حال و هوایی است که در آن زندگی می‌کند، اگر نگرش ویژه به دنیا و استخدام واژه‌ها و اصطلاحات خاص را یکی از تعاریف سبک ادبی بدانیم (شمیسا، ۱۳۷۲، ص ۱۵) باید گفت که خواجه حافظ نه دهانش که ذهن و خیالش سخت متأثر از سبک قصاید عربی است. به گونه‌ای که اگر کسی او را نشناسد، گمان می‌کند که اهل بادیه بوده و یا مدتی در آنجا ساکن بوده است. او که بنا به قول مشهور به ندرت از شیراز بیرون رفته، چگونه در حال و هوای اطلال زندگی کرده است؟ از مقدمهٔ جامع دیوان حافظ، محمد گلندام، بر می‌آید که خواجه سخت شیفته کتاب‌ها و دواوین عرب بوده تا آنجا که نسبت به جمع آوری دیوان خود اهتمام نورزیده است: «اما به واسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کشاف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسس دواوین عرب به جمع اشتات غزلیات نپرداخت»، (جربزه دار، ۱۳٦۸، ص ۷۳)، به اعتقاد صاحب کتاب حافظ شیرین سخن، این تتبع و تجسس در اشعار حافظ بخصوص در اشعار تازی‌اش به خوبی هویداست. (معین، ۱۳٦۹، ص ۱۲۷)

نام‌هایی مثل «سلمی»، «سلیمی»، «لیلی»، «سعاد»، «الحمی»، «وادی الأراک»، «ذی سلم»...که در لابلای اشعار خواجهٔ شیراز دیده می‌شود، از موضوعاتی هستند که تخیّل حافظ در آنها جلوه‌های گوناگون داشته و موضوع تشبیهات و استعاره‌ها و تصاویر فراوان و گوناگون قرار گرفته است، این واژه‌ها نشان‌هایی از شاعران جاهلی، صدر

Archive of SID

www.SID.ir

اسلام و دوره عباسی دارد (حسینی، ۱۳۷۱، ص۳۳۰) بر اساس این پژوهش، ۸۸ مصراع عربی در دیوان حافظ وجود دارد که برخی تلمیح به آیات قرآن، برخی تضمین شاعران عرب، تعدادی ضرب المثل عربی و بقیه از خود حافظ است.

به اعتقاد ما مقام شاعری حافظ با مشرب عرفانی او یکی نیست چنانکه در بخش تأثیر پذیری حافظ اشاره کردیم، تقلید و تتبع در آثار قدما شیوهٔ کار او بوده است بهره‌مندی از غزلیات سعدی و پیروی عروضی از او، بهره‌گیری از مولانا و استقبال از شاعران معاصر خود، گواهی بر این مدعاست. (نک: شمیسا، ۱۳٦۹، صص۱۳٦- ۱۳۹)

اگر مفاهیم زیر که به اعتقاد صاحب نظران از نمونه های اقتباس حافظ از اشعار عربی است توجیه عرفانی هم داشته باشد باز هم مانع از این نمی شود که ما حافظ را متأثر از شاعران عرب با هر شیوهٔ فکری ندانیم؛ برای مثال بیمار بودن نسیم (زریاب، ۱۰٦، قس: دامادی، ۱٤۷) سه جام شراب نوشیدن در صبح (زریاب، ۱۲۷ و قس: دامادی، ۱۵۰)، عدالت در جام شراب (زریاب، ۱۳۳ قس: دامادی، ۱۵۲)، تشبیه خورشید به آهو (زریاب، ۳۰٤، قس: دامادی ۱۵۹) و... ممکن است توجیه عرفانی داشته باشد ولی از جهت بیان و مضمون با تعبیر شاعران دیگر تفاوتی ندارد.

مؤلف کتاب از کوچهٔ رندان بخشی از پژوهش خود را به عربی دانی حافظ اختصاص داده است، او معتقد است حفظ دواوین عرب، اساس کار کسی بوده است که در روزگار حافظ می خواست ادیب و شاعر باشد، علاوه بر تصریح شاعر که دهانش پر از عربیست، نشانهٔ عربی دانی در سراسر دیوان او دیده می شود. اشعار ملمع، اقتباس و اخذ از ابیات مشهور عربی و تضمین آنها بویژه در اولین بیت دیوان، جای هرگونه شک و تردید را بر پر بودن دهان و ذهن او بر طرف می کند، نویسنده در ادامه شواهدی از تأثیر پذیری حافظ از شاعرانی چون متنبّی (۲ شاهد)، ابونواس، ابن معتز، ابوالعلا، ابن فارض، بحتری، تمیم بن محض، ابن طباطبا و کتب عربی نقل می کند تا نشان دهد که حافظ متأثر از اشعار آنهاست و یادآوری می کند که مضامین عربی ناخواسته با تغییر صورت در کلام او منعکس است. (زرین کوب، ۱۳٦۹، صص۳۵-۳٦)

Archive of SID

www.SID.ir

٤- تأثیر گذاری متنبّی در ادب عربی

شعر متنبّی علاوه بر حکمت، دو شاخص مشخص دارد، اول عظمت و کمال بی‌نظیر، دوم تأثیر پذیری از افکار پیشینیان. او شاعری است که اشعارش در زمان حیاتش، در محافل علمی او را بلند آوازه ساخت و برای چند قرن مردم را به خود مشغول کرد. این سخن یکی از نقادان و سخن‌شناسان بزرگ عرب دربارهٔ اوست: «جاء المتنبّی فملأ الدنیا و شغل الناس» (ابن رشیق، ۱۹٦۳، ج ۱ ص ۱۹۳). او از معدود شاعرانی است که بیش از چهل شرح بر اشعارش نوشته‌اند. (ر. ک. ابن خلکان، ۱۳٦٤، ج ۱، ص ٦۳).

٥- تأثیر پذیری متنبّی از ادب عربی

از آنجا که آثار بزرگ و کم نظیر بشری نمی‌تواند محصول یک ذهن و اندیشه باشد و باید برآیند افکار پیشینیان و نبوغ ویژهٔ گوینده باشد، رد پای افکار و آراء مختلف و گوناگون در شعر او دیده می‌شود. بنا براین جای تعجب نیست که «ابو علی الحاتمی» صد بیت از ابیات متنبّی را برگرفته از عقاید ارسطو بداند و آنها را در مجموعه‌ای جمع آوری کند. (عمر فروخ، ۱۹۸۵، الجزء الثانی، ص ٤۷۸) و ابو منصور ثعالبی ادیب و ناقد بزرگ عرب فصل مشبعی از کتاب خود را به متنبّی و مواردی از اشعار او اختصاص دهد که از شاعران دیگر اخذ نموده است. ابوسعید محمّد بن احمد عبیدی نیز رساله‌ای به نام (الإبانة عن سرقات المتنبّی لفظاً و معنیً) نوشته و او را متّهم به سرقت ادبی کرده است، قاضی جرجانی در این خصوص کتابی به نام (الوساطة بین المتنبّی و خصومه)، تألیف کرده که داوری عادلانه‌ایست در اشعار متنبّی. (زرین کوب، ۱۳۷٦، ص ۳۰۲).

٦- چرا حافظ و متنبّی

در اینجا این سؤال خودنمایی می‌کند که با همهٔ تفاوت‌هایی که در افکار و نوع نگرش آنها به هستی و خصوصا عشق وجود دارد، آیا این مقایسه موجه می‌نماید؟ در پاسخ باید گفت: موجه‌ترین دلیل این مقایسه تشابه بین مضامین و تصاویر موجود در

Archive of SID

www.SID.ir

آثار این دو گوینده است، دیگر اینکه چنانکه گفته آمد هردو از سرافرازترین قله‌های دو ادب فارسی و عربی هستند، دو دیگر هردو مشهور به اخذ و اقتباس از گویندگان پیشین هستند، هرچند اخذ و اقتباس حافظ مانند متنبّی، دچار جنجال و جدل نشده ولی از این جهت کاملا به هم نزدیک هستند، سه دیگر هردو دارای اشعار غزلی هستند، هرچند حافظ غزل سراست و غزل محور و مدار شعر اوست و با اینکه عرفان در محور افقی شعر اوست، محور عمودی شعرش بیشتر دنیایی عاشقانه و مدحی است (نک: شمیسا، ۱۳۷٤، ۲٤۳). در حالی که متنبّی برای ورود به قصیده و غالبا در قالب مدح بزرگان، به غزل رو می‌آورد.

از دیگر سو، ممکن نیست که حافظ به اشعار متنبّی اهتمام نداشته باشد؛ آیا ممکن است متنبّی که با شعر خود قرنها ذهن و فکر مردم را به خود مشغول داشته است در منظومهٔ ذهن و زبان حافظ جایی نداشته باشد؟ در حالی که از بارزترین شاخصه‌های شعر او شهدنوشی از گلهای بستان ادب است، حافظ که دهانش پر از عربی است، و از شدت غور و غوص در کتب عربی و دواوین شعر عرب فرصت جمع آوری اشعار خود را ندارد، بیش از ۸۰ مصراع عربی در جای جای اشعار خود گنجانده و چند مصراع از شاعران عرب را در دیوان خود تضمین کرده است.[٤]

چند نکته در مورد این مقاله

لازم به توضیح است که در موارد تأمل برانگیز، ابیات دو شاعر را در کنار هم عرضه و سعی در مقایسه کرده‌ایم. گاه برای یک مضمون چند شاهد یافته‌ایم که برای اختصار به ذکر یک مورد اکتفا کرده‌ایم. ضمنا از بیان برخی مضامین مشترک دو شاعر نیز به علت پرهیز از دراز دامنی خودداری کرده‌ایم.

ابیات حافظ را با شمارهٔ غزل و سطر آن از دیوان حافظ چاپ خطیب رهبر و ابیات متنبّی را با ذکر صفحه از شرح برقوقی نقل کرده‌ایم.

Archive of SID

www.SID.ir

۷- مقایسه مضامین تغزلی مشترک بین متنبّی و حافظ

۷-۱- متنبّی و حافظ و کامجویی و لذت‌طلبی

اِنْعَمْ وَ لَذَّ فِلْأُمُورِ أَوَاخِرٌ
أَبَداً اِذَا كَانَت لَهُنَّ أَوَائِلُ

مَا دُمْتَ مِنْ أَرَبِ الْحِسَانِ فَانَّمَا
رَوْقُ الشَّبَابِ عَلَيْكَ ظِلٌّ زَائِلُ

لِلّهْوِ آوِنَةٌ تَمُرُّ كَأَنَّهَا
قُبَلٌ يُزَوِّدُهَا حَبِيبٌ رَاحِلُ

جَمَحَ الزَّمَانُ فَمَا لَذِيذٌ خَالِصٌ
مِمَّا يَشُوبُ وَ لا سُرُورٌ كَامِلُ

(۳۷۰/۳)

ترجمه: از نعمت‌ها استفاده کن و لذت ببر زیرا هر کاری که شروعی دارد پایانی در پی خواهد داشت.

تا زمانی که نیازمند زیبارویان هستی (لذت ببر) زیرا عنفوان جوانی چون سایه‌ای زودگذر است.

شادی، روزگاری دارد که می‌گذرد، گویی بوسه‌های دوستی است که به سفر می‌رود.

روزگار بدرفتاری می‌کند، هیچ لذت خالصی وجود ندارد که آمیخته (به رنج و اندوه) نباشد و هیچ شادی‌ای کامل نخواهد بود.

در ابیات بالا متنبّی به کام جویی از دنیا توصیه دارد و با تأکید بر مرگ که حتمی است، مخاطب را به سوی زیبارویان و استفاده از لذات جوانی دعوت می‌کند.

در مطاوی دیوان حافظ نیز دعوت به کامجویی و شادخواری دیده می‌شود:

ز وصل روی جوانان تمتعی بردار
که در کمینگه عمر است عالم پیر

(۲۵٦/۲)

Archive of SID

www.SID.ir

نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان

که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ

(۲۹۵/۷)

مجوی عیش خوش از دور باژگون سپهر

که صاف این سر خم جمله دُردی‌آمیز است

(٤١/٥)

۷-۲- تفاوت دیدگاه متنبّی و حافظ در خصوص عشق

متنبّی عشق را مادی و زمینی محض می‌داند و از طرف دیگرخودِ او عفیف و پاکدامن است، از اینرو به عشق خوشبین نیست، عشق را زودگذر می‌داند، و با آمدن عشق در وجود انسان، جایی برای حاکمیت عقل نمی‌بیند:

وَ مَا هِیَ الا لَحْظَةٌ بَعْدَ لَحْظَةٍ

اِذَا نَزَلَتْ فِی قَلْبِهِ رَحَلَ الْعَقْلُ

(۲۹۸/۳)

ترجمه: عشق، چیزی جز لحظه‌ای بعد از لحظه‌ای نیست، وقتی وارد قلب او (عاشق) می‌شود، عقل رخت برمی‌بندد.

همچنین عشق را چیزی جز فریب و طمع نمی‌داند که قلب به آن مبتلا می‌شود:

وَ مَا الْعِشْقُ الا غِرَّةٌ وَ طَمَاعَةٌ

یُعَرِّضُ قَلْبٌ نَفْسَهُ فَیُصَابُ

(۳۱۸/۱)

ترجمه: عشق، چیزی جز فریب و طمع نیست، که قلب عاشق خود را گرفتار می‌کند پس گرفتار می‌شود.

بدیهی است که چنین عشقی به علت پایبندی شاعر به اصول اعتقادی و آداب و رسوم برای او جایز نیست و با افتخار راه عفاف و پاکدامنی را برمی گزیند و از شراب که او را به دام عاشقی و فساد می اندازد، دوری می‌کند:

Archive of SID

www.SID.ir

وَ غَیـــرُ فُـــؤَادِی لِلْغَـــوانِی رَمِیَّـــةٌ
وَ غَیـــرُ بَنَـــانِی لِلزُّجَـــاجِ رِکَـــابُ
(۳۱۸/۱)

ترجمه: این غیر قلب من است که مورد اصابت تیر زیبارویان قرار می‌گیرد و غیر من است که کاسهٔ شراب را به دست می‌گیرد.

در ابیات دیگری نیز اشاره به دوری خود از زنان زیبارو دارد از جمله (۳٤۹/۱)، (۳٤۸/۱) و (٦٥/۲) همچنین غلبهٔ روح حماسی، سفر و زیاده‌طلبی و جستجوی ممدوح و کسب رضایت او برای رسیدن به مال و مقام دنیایی او را نسبت به زنان زیبا بی‌میل می‌کند تا آنجا که صریحا مَرکب‌های سریع را برتر از زیبارویان می‌داند:

أَلا کُـــلُّ مَاشِـــیَةِ الْخَیْزَلَـــی
فِـــدًا کُـــلِّ مَاشِـــیَةِ الْهَیْـــذَبَی
(۱٦۰/۱)

ترجمه: آگاه باشید، هر زنی که با ناز و عشوه راه می‌رود، فدای هر اسب سریعی باد.

اما دیدگاه حافظ نسبت به عشق از گونه‌ای دیگر است، حافظ سعادت آدمی را در گرو عشق می‌داند؛ البته عشقی که الهی است و زمینی نیست:

طفیـل هـستی عـشقند آدمـی و پـری
ارادتـی بنمـا تـا سـعادتی ببـری
(٤٥۲/۱)

او از اینکه مشرب عشق ورزی را برگزیده خوشحال است:

فاش می‌گـویم و از گفتـهٔ خـود دلـشادم
بنـدهٔ عـشقم و از هـر دو جهـان آزادم
(۳۱۷/۱)

او زنده به عشق را جاوید می‌داند:

Archive of SID

www.SID.ir

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بـه عـشق
ثبـت اسـت بـر جریـدهٔ عـالم دوام مـا
(۱۱/۳)

او همه چیز را جز عشق محبوب، فانی می‌داند:

عرضـه کـردم دو جهـان بـر دل کارافتـاده
بجز از عشق تو باقی همـه فـانی دانـست
(٤٨/٣)

همهٔ کائنات را عاشق و طالب یار می‌داند:

همه‌کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنـشت
(۸۰/۳)

حریم درگاه عشق را بالاتر از عقل می‌داند:

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل اسـت
کسی آن آستان بوسد که جان در آسـتین دارد
(۱۲۱/۲)

حتی قبولی روزه و حج از دیدگاه او در گرو عشق است:

ثـواب روزه و حـجّ قبـول آن‌کـس بـرد
کـه خـاک میکـدهٔ عـشق را زیـارت کـرد
(۲۱٦/۲)

به صراحت، فتوای مرگ کسانی را می‌دهد که عاشق نیستند:

هر آن‌کسی که در این حلقه نیست زنده بـه عـشق
بـر او نمـرده بـه فتـوای مـن نمـاز کنیـد
(٢٤٤/٧)

Archive of SID

www.SID.ir

با ملاحظه در ابیات بالا معلوم می‌گردد که عشق حافظ، آسمانی و پاک و فرامکانی و فرازمانی است، بنابراین عفت و اجتناب متنبّی از عشق به دلیل مادی بودن آن است. البته نباید از نظر دور داشت که عشق زمینی و غریزی نیز حجمی از غزلیات حافظ را اشغال کرده است و اغلب در همین نوع از غزلیات است که مضامین مشترک با متنبّی دیده می‌شود، هرچند ممکن است که برخی مضامین مشترک در دیوان این دو شاعر به دلیل اخذ و اقتباس از شاعران قبل از خود و موضوعات کلیشه‌ای صورت گرفته باشد، به هر تقدیر باید پذیرفت که برخی از غزلیات حافظ بر محور مادیات و غرایز بشری می‌چرخد که این خود از عوامل اشتراک است.

۷-۳- مضامین مربوط به چشم

۷-۳-۱ - فتنه بودن چشم

وَ فَتَّانَةَ الْعَیْنَینِ قَتَّالَةَ الْهَوَی

اذَا نَفَحَتْ شَیْخاً رَوَائِحُهَا شَبَّا

(۱۸٤/۱)

ترجمه: محبوبی که چشمانش فتنه‌گر است و عشقش قاتل عاشق، اگر بادش به پیر بوزد جوانش کند.

حافظ:

از آن زمان که فتنهٔ چشمت به من رسید

ایمن ز شر فتنهٔ آخر زمان شدم

(۳۲۱/۷)

چشم محبوب دو شاعر فتنه‌گر و دام بلاست، البته فتنه‌ای دل‌انگیز و شیرین، زیرا فتنهٔ چشم محبوبِ متنبّی، پیر را جوان می‌کند و از نگاه حافظ، عاشق را از فتنهٔ آخرالزمان در امان می‌دارد.

Archive of SID

www.SID.ir

۷-۳-۲- بیماری چشم محبوب

خماری و سستی چشم در آثار ادیبان به بیماری تشبیه شده است، این تعبیر که بیماری چشم معشوق، عاشق را بیمار می‌کند، در آثار هردو شاعر آمده است:

أعَارَنِی سُقْمَ عَیْنَیْهِ وَ حَمَّلَنِی
مِنَ الْهَوَی ثِقْلَ مَا تَحْوِی مَآزِرُهُ
(۲۲۰/۲)

ترجمه: بیماری چشمش را به من داد و بار سنگین غم عشقش را به دوش من گذاشت.

تعبیر بیماری چشم محبوب در دیوان حافظ نیز چندین بار تکرار شده است:

مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم
که پیش چشم بیمارت بمیرم
(۳۳۲/۱)

در بیت زیر نیز اشاره به بیماران بسیار برای چشم محبوب دارد:

ز کفر زلف تو هر حلقه‌ای و آشوبی
ز سحر چشم تو هر گوشه‌ای و بیماری
(٤٤٣/۲)

۸-۳-۳- چشمی که مست می‌کند

متنبّی چشم یار را مست می‌داند و می‌گوید:

کَأَنَّمَا قَدُّهَا اذَا انْفَتَلَتْ
سَکْرَانُ مِنْ خَمْرِ طَرْفِهَا ثَمِلُ
(۳۲٦/۳)

ترجمه: گویی قامت او هنگامی که (از ناز و کرشمه) به چپ و راست متمایل می‌شود، از شراب چشمش مست شده.

Archive of SID

www.SID.ir

در حقیقت، شاعر با سرایت دادن مستی از چشم یار به قامت او، قصد مبالغه در مستی را دارد.

حافظ:

هرکس که بدید چشم او گفت

کو محتسبی که مست گیرد

(۱٤۸/۲)

زیبایی تعبیر حافظ در گرو تشبیه مضمر و حسن تعلیل آن است، زیرا نمی‌گوید چشم یار مست است، بلکه شدت مستی آن را به حدی می‌داند که هر بیننده‌ای با دیدن آن، به دنبال محتسب می‌گردد تا برای حفظ امنیت مردم، این چشم مست را دستگیر کند، در واقع شاعر برای ارائهٔ امری محال و غریب، به شکلی ملموس و ممکن از تشبیه صریح خودداری می‌کند و به‌خوبی می‌داند که دست‌یابی به مطلب، بعد از غور و تأمل، بسی شیرین‌تر و ارزنده‌تر از ارائهٔ بی‌پرده است (فاضلی، ۱۳۷٦، ص ۱۷۲)

۷-۳- ٤- شراب دادن چشم محبوب

شراب دادن چشم به عاشقان کنایه از جاذبه و تأثیر گذاری چشم در روح و جان مشتاقان است، ابو طیب گوید:

وَ طَرْفٌ اِنْ سَقَی الْعُشَاقَ کَأْساً

بِهَا نَقْصٌ سَقَانِیهَا دِهَاقا

(٤۱/۳)

ترجمه: او چشمی دارد که اگر به عاشقان، جام نیمه پر دهد، به من جام لبریز می‌دهد.

حافظ:

لبت شکر به مستان داد و چشمت می به میخواران

منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم

(۳٥٦/٤)

Archive of SID

www.SID.ir

۷-۳-۵- تأثیر چشم محبوب در عاشق

تأثیر چشم محبوب در کسانی که اهل عشق نیستند و احتمالا دیگران را برای آن سرزنش می‌کنند، ولی خود به دام جاذبه چشم گرفتار می‌شوند از مضامین مشترک دو شاعر است، متنبّی می‌گوید:

وَ مَا كُنْتُ مِمَّنْ يَدْخُلُ الْعِشْقُ قَلْبَهُ
وَلَكِنَّ مَنْ يُبْصِرْ جُفُونَكَ يَعْشَق
(٤٨/٣)

ترجمه: من کسی نبودم که عشق وارد قلبش شود؛ ولی هرکس به چشم تو نگاه کند عاشق می‌شود.

حافظ نیز در همین خصوص گوید:

عیب دل کردم که وحشی وضع و هرجایی مباش
گفت چشم شیرگیر و غنج آن آهو ببین
(٤٠٢/٢)

چنانکه ملاحظه می‌شود بیان متنبّی عاری از هر تصویر و یا زیبایی ادبی است، در حالی که حافظ با تردستی و کیمیاگری، ویژگی دو حیوان ناسازگار را در وجود محبوب جمع می‌کند، محبوبِ حافظ از یک سو چشمی دارد که شیر را هم مقهور خود می‌کند و از دیگرسو غمزهٔ آهو را دارد «این معجزه یعنی پیوند بین اشیاء متنافر و متضاد و مطبوع نشان دادن آن، معجزهٔ شعر است. (عباس، بی‌تا، ص ١٤٧). ضمنا با گزینش هدف دار و انتخاب شایسته صفت «وحشی وضع» برای عاشق، با ملاطی از تناسب بین وحشی، آهو و شیر اجزای کلام را به هم پیوند داده است. تأمل در کیمیاگری و میناکاری‌های حافظ نشان از چربدستی او در استفاده از مواد و مصالحی است که احتمالا دیگران هم به کار گرفته‌اند؛ ولی معماری حافظ به گونه‌ای است که مقبول طبع صاحب نظران شده است.

Archive of SID

www.SID.ir

۷-۳- ٦ - گناه چشم و نگاه

گلایه از چشم که با دیدبانی خود موجب اسارت دل می‌شود، از مسیرهای پر رفت و آمد در بازار شعر و ادب است، متنبّی با طرح این سؤال که «در جایی که چشم عاشق قاتل اوست و قاتل و مقتول یکی است، خونبها را از چه کسی باید گرفت» میدان وسیعی برای پرواز پرندهٔ خیال در مقابل مخاطب قرار می‌دهد:

وَ أَنَا الَّذِی اجْتَلَبَ الْمَنِیَّةَ طَرْفُهُ
فَمَنِ الْمُطَالِبُ وَ الْقَتِیلُ الْقَاتِلُ
(۳٦۷/۳)

ترجمه: من کسی هستم که چشمش مرگ را به سوی خود کشید، پس چه کسی ولیِّ‌دم خواهد بود، در حالی که مقتول قاتل است.

حافظ نیز با تردستی در بیان همین مضمون رخ و دل و خون و گردن و چشم را در قالب یک تناسب در کنار هم جمع می‌کند، با دادن قدرت اندیشه به دل، به او شخصیت انسانی می‌دهد و با کنایهٔ «خون من به گردن» کلام خود را آذین می‌بندد.

نخست روز که دیدم رخ تو دل می‌گفت
اگر رسد خللی، خون من به گردن چشم
(۳۳۹/۵)

۸- ویژگی‌های محبوب

۸-۱- لطافت و نازکی همراه با سنگدلی

لطافت آمیخته با بی‌رحمی و سنگدلی از دستفرسودهای شاعران گذشته و از نوع تصویرهای کلیشه‌ای است.

بدیهی است که باید هنرنمایی دو شاعر را در ترازوی مقایسه قرار داد. متنبّی یار خود را اینگونه توصیف می‌کند:

Archive of SID

www.SID.ir

كُـــلُّ خُمْـــصَانَةٍ أَرَقُّ مِـــنَ الْخَمْـــرِ
بِقَلْـــبٍ أَقْـــسَى مِـــنَ الْجَلْمُـــودِ
(٤١/٢)

ترجمه: کمر باریکی است که لطیف‌تر از شراب و با قلبی سخت‌تر از سنگ است.

حافظ:

در سـینه دلـش ز نـازکی بتـوان دیـد
ماننـــده ســـنگ خـــاره در آب زلال
(از رباعیات حافظ)

حافظ با ابداعِ تشبیه مرکب «قلب سنگین محبوب در سینه» به «سـنگ خـارا در آب زلال» حقّ تصویر آفرینی را به خـوبی ادا کـرده و تـصویر او در برابـر توصـیف متنبّـی تمایزی شگرف دارد.

۸-۲- دو صفت حیات‌بخشی و کشتن عاشق

محبوب با قهر خود عاشق را می‌کشد و با مهر خود او را زنده می‌کند.

النَّاعِمَـــاتُ الْقَـــاتِلاتُ الْمُحِيِـــا
تُ الْمُبْـــدِيَاتُ مِـــنَ الـــدَّلالِ غَرَائِبـــا
(٢٥٠/١)

ترجمه: زنان لطیفی که با کرشمه زنده می کنند و می کشند.

حافظ:

با که این نکته تـوان گفـت کـه آن سـنگین دل
کشت ما را و دم عیـسی مـریم بـا اوسـت
(٥٧/٦)

در بیان متنبّی دو ویژگی متضاد محبوب یعنی «حیات بخشیدن در وصـال و کـشتن عاشق در فراق» در کنار هم آمده، حافظ با وام گرفتن انفاس عیـسوی از قـرآن کـریم و

Archive of SID

www.SID.ir

متون دینی، راه تخییل را هموار می‌کند و دست مخاطب را گرفته، به راه‌های دور و دراز می‌کشاند و با یک سؤال بلاغی که بر حیرت و تعجب تأکید دارد، می‌پرسد: به چه کسی می‌توان گفت که یار با نفس حیات بخش و عیسی گونهٔ خود ما را که مرده‌ایم زندگی می دهد، ما را کشت (یعنی آنقدر شگفت و حیرت‌انگیز است که جایز نیست به کسی گفته شود زیرا کسی باور نمی‌کند)

۸-۳- شفابخشی محبوب

لَمَّا وَجَدْتُ دَوَاءَ دَائِی عِنْدَهَا

هَانَتْ عَلَیَّ صِفَاتُ جَالِینُوسَا

(۳۰۵/۲) و نیز (۳۰۱/۲)

ترجمه: وقتی داروی درد خود را نزد محبوب یافتم، طبابت جالینوس برایم بی‌ارزش شد.

حافظ:

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند

(۱۸۷/٤)

علاج ضعف دل ما کرشمهٔ ساقی است

بر آر سر که طبیب آمد و دوا آورد

(۱٤٥/٦)

۸-٤- غارتگری قلب و عقل

محبوب متنبّی نه تنها عقل و دل عاشق، که عقل و دل شجاعان را می‌رباید:

الْمُنْهِبَاتُ قُلُوبَنَا وَ عُقُولَنَا

وَجَنَاتِهِنَّ النَّاهِبَاتِ النَّاهِبَا

(۲٥۰/۱) و نیز (۱٤٤/٤)

Archive of SID

www.SID.ir

ترجمه: کسانی که صورت آنها دل و عقل ما را می‌ربایند، صورت هایی که غارتگر شجاعان هستند.

حافظ:

یغمای عقل و دیـن را بیـرون خـرام و سرمـست

در سـر کـلاه بـشکن در بـر قبـا بگـردان

(۳۸٤/٤)

راه دل عـــشاق زد آن چـــشم خمـــاری

پیداست از این شیوه که مست است شرابت

(۱۵/٤)

حافظ در بیت اول، محبوب را یغماگر عقل و دین و در بیت دوم، چشم خمار یـار را رهزن دل عشاق می‌داند.

کلاه در سر شکستن به معنای گوشهٔ کلاه شکستن برای ناز و تفاخر و قبا گردانـدن به معنی چرخ دادن قبا که از حالات رقص و دلبری بوده، از قراینی است که بـا وجـود آیین رقص و سماع در برخی فرق صوفیه به سادگی توجیه عرفانی را نمی‌پـذیرد، ایـن بیت از شواهد بسیاری است که نشان می‌دهد برخی از تعبیرات حافظ از عـشق، زمینـی است. (ر ک. اسلامی ندوشن، ۱۳۷٤، ص ۸۳ و نیز خرمشاهی، ۱۳٦۲، ص ۹)

۸-۵- حمایت رقیبان از محبوب

دِیَـــارُ اللَّـــوَاتِی دَارُهُـــنَّ عَزِیـــزَةٌ

بِطُـــولِ الْقَنَـــا یُحْفَظْـــنَ لا بِالتَّمَـــائِمِ

(۲۳۷/٤)

ترجمه: خانه‌های زنانی که به واسطهٔ بلندی نیزه‌ها دست نیافتنی است نـه بـه دلیـل طلسم و دعا.

حافظ:

Archive of SID

www.SID.ir

در آن شـمایل مطبـوع هـیچ نتـوان گفـت
جـز ایـن قـدر کـه رقیبـان تنـدخو داری
(٤٤٦/٣)

بکش جفای رقیبان مـدام و جـور حـسود
کـه سـهل باشـد اگـر یـار مهربـان داری
(٤٤٥/٨)

به نظر می‌رسد موضوع رقیـب و نگهبـان در شـعر حـافظ از مـضامین کلیـشه‌ای و خیالی است؛ زیرا عشق ورزی به محبوبی که با نگهبان محافظت می‌شود، از حافظ بعید است.

۸-٦- ناسازگاری و مخالفت محبوب

محبوب نهانی از یک سو نظری به عاشق دلسوخته دارد ولی از دیگر سو اهل کبـر و ناز است، به این دلیل هرگاه عاشق روی نیاز به سوی محبوب می‌کند او ناز می‌کند و هرگاه اعراض می‌کند، معشوق به او تمایل پیدا می‌کند.

نَاءَیْتُـــــهُ فَـــــدَنَا أَدْنَیْتُـــــهُ فَنَـــــأَی
جَمَّـــــشْتُهُ فَنَبَـــــا قَبَّلْتُـــــهُ فَـــــأَبَی
(٢٣٨/١)

ترجمه: دورش کردم، نزدیک شد؛ نزدیکش کردم، دور شـد. بـا او شـوخی کـردم، اجتناب کرد. بوسیدمش، مانع شد.

حافظ:

چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند ز من
ور بگویم دل بگـردان رو بگردانـد ز مـن
(٤٠١/١)

روی رنگین را به هر کس می‌نماید همچـو گـل
ور بگویم باز پوشـان، بـاز پوشـاند ز مـن
(٤٠١/٢)

Archive of SID

www.SID.ir

اگـــر روم ز پـــی‌اش فتنـــه‌هـــا برانگیـــزد
ور از طلـــب بنـــشینم بـــه کینـــه برخیـــزد
(۱۵۵/۱)

توجیه عرفانی این ابیات نیز دشوار می‌نماید.

۸-۷- خطر زیبارویان

متنبّی از خدا می‌خواهد که ممدوحش را از خطر چشمان زیبا حفظ کند، زیـرا ایـن خطر با شجاعت و سخاوت قابل دفع نیست...

وُقِـــیَ الْـــأَمِیرُ هَـــوَی الْعُیُـــونِ فَاِنَّـــهُ
مَـــا لا یَـــزُولُ بِبَأْسِـــهِ وَ سَـــخَائِهِ
یَـــسْتَأْسِرُ الْبَطَـــلَ الْکَمِـــیَّ بِنَظْـــرَةٍ
وَ یَحـــوُلُ بَـــینَ فُـــؤَادِهِ وَ عَزَائِـــهِ
(۱۳۲/۱)

ترجمه: خداوند امیر را از میل به چشمان درامان دارد؛ زیـرا (فتنـه چـشم) چیـزی نیست که با قدرت و شجاعت دفع گردد.

چشم، قهرمان مسلح را با یک نگـاه اسـیر مـی‌کنـد و بـین قلـب و ارادهٔ او حائـل می‌شود.

حافظ:

قوت بـازوی پرهیـز بـه خوبـان مفـروش
که در این خیل حصاری به سواری گیرنـد
(۱۸۵/٤)

در کلام متنبّی یک استعاره وجود دارد و آن اسارت قهرمان به دسـت هـوای نفـس است، و خواجهٔ شیراز در قالب استعارهٔ مکنیـه، پرهیـز و تقـوی را بـه پهلـوانی تـشبیه می‌کند که بازوانی ستبر دارد، (بازوی پرهیز را می توان اضافه تشبیهی نیز دانست). هنـر هر دو شاعر در این است که پای عناصر بی‌جان و بی‌احساس را به میان می‌کـشند و بـا

Archive of SID

www.SID.ir

برکشیدن آن تا مرز موجودات جاندار و باشعور و حیاتمند، کلام را مزین و متحلی می‌کنند.

حافظ از مخاطب می‌خواهد که با تکیه به چنین قهرمانی به رزم زیبارویان نرود، زیرا ملاک پیروزی و قدرت در این رزمگاه با دیگر صحنه‌های نبرد متفاوت است، در این میدان نه یک بازوی قوی که یک لشکر در برابر یک سوار که بر مرکب حسن نشسته است، از پای در می‌آید. تعبیر متنبّی از این موضوع در مقابل درخشش و تلألؤ این بیت بلورین تاب برابری ندارد.

۸-۸- بی‌نیازی محبوب از زیور

أَمَّا الثِّيَابُ فَتَعْرَى مِنْ مَحَاسِنِهِ
اذَا نَضَاهَا وَ يَكْسَى الْحُسْنَ عُرْيَانَا
(۳۵۳/٤)

ترجمه: وقتی لباس را از تنش بیرون می‌آورد، لباس، زیبایی خود را از دست می‌دهد و محبوب در زمان عریانی جامه زیبایی به تن می کند.

حافظ نیز آرایش باغ را به واسطهٔ محبوب می‌داند: «شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی» (٤۳۹/٦) در جایی دیگر زیبایی تاج و نگین را به وسیلهٔ محبوب می‌داند: زینت تاج و نگین از گوهر بالای تو (٤۱۰/۱) و زینت فلک را از روی چون ماه محبوب می‌داند:

یار من باش که زیب فلک و زینت دهر
از مه روی تو و اشک چو پروین من است
(۵۲/۳)

۸-۹- بوی معشوق و باد صبا و درمان

يُجَنُّ شَوْقاً فَلَولا أنَّ رَائِحَةً
تَزُورُهُ فِي رِيَاحِ الشَّرْقِ مَا عَقَلا
(۲۸٤/۳)

Archive of SID

www.SID.ir

ترجمه: عاشق از شوق معشوق دیوانه می‌شود، اگر باد صبا بویی را به او نرساند بر سر عقل نمی‌آمد:

ای صبا نکهتی از کوی فلانی به من آر
زار و بیمار غمم راحت جانی به من آر

(۲٤۸/۱)

عناصری مانند بوی محبوب، باد صبا و درمان عاشق وجه مشترک سروده‌های شاعر است.

۸-۱۰- حیران شدن مردم از دیدن محبوب

وَ لَوْ بَدَتْ لأُنَاسٍ فَحَجَّبَهَا
صَوْنٌ عُقُولَهُمْ مِنْ لَحْظِهَا صَانَا

(۳٥۲/٤)

ترجمه: اگر محبوب برای مردم آشکار شود، به یقین آنها را حیران خواهد کرد...،

حافظ:

بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران
بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید

(۲۳۳/۳)

۸-۱۱- خندهٔ معشوق و گریهٔ عاشق

تَبْلُ خَدَّيَّ كُلَّمَا ابْتَسَمَتْ
مِنْ مَطَرٍ بَرْقُهُ ثَنَايَاهَا

(٤۰٦/٤)

ترجمه: هرگاه یار لبخند می‌زند، دو گونه‌ام از بارانی که برق آن دندان‌های اوست، خیس می‌شود:

متنبّی چون کیمیاگری تردست، مضمون سادهٔ «خندهٔ معشوق و گریهٔ عاشق» را در بیت بالا در پرده‌ای رنگین و بدیع نمایش می‌دهد: دو گونهٔ عاشق در زمان لبخند

Archive of SID

www.SID.ir

محبوب، از بارانی خیس می‌شود که برق ابرهای این باران، دندان‌های درخشان محبوب است. طبع ظریف شاعر، در این تابلوی زیبا اشک را به باران تشبیه می‌کند و با کارآگاهی و ظرافت شاعرانه به تصویر سازی از دندان‌های درخشان محبوب و همانندی آن با برق آسمان می‌پردازد، در عین حال با ایجاد تناسب هنری بین خیس شدن، باران و برق و همچنین بین لبخند، گونه و دندان، چون رشته‌ای نامرئی پیوند بین اجزای بیت را مستحکم می‌کند.

حافظ در همین مضمون لعل رمانی را که نوعی لعل به رنگ دانهٔ انار است برای تصویر سازی از اشک به استخدام می‌گیرد و با اشاره به رنگ سرخ این نوع لعل، عواطف عمیق و پرمایهٔ عاشق را در مقابل خندهٔ محبوب با ترسیم بارش اشک خونین به نمایش می‌گذارد:

حافظ:

زچشمم لعل رمانی چو می‌خندند، می‌بارند

ز رویم راز پنهانی چو می‌بینند، می‌خوانند

(۱۹٤/۵)

۸-۱۲- خلف وعدهٔ زیبا رویان

شاعر عرب معتقد است خلف وعده در بین زیبا رویان، وفای به عهد محسوب می‌گردد، زیرا عهد بسته است که به عهدی پایبند نباشد.

اذَا غَدَرَتْ حَسْناءُ وَفّتْ بِعَهْدِها

فَمِنْ عَهْدِها أنْ لایَدُومَ لَها عَهْدُ

(۱۰٤/۲)

در جای دیگر بی وفایی دنیا را مانند زنان زیبا می‌داند:

شِیَمُ الغانِیاتِ فیها فَلا أد

ری لِذا أنَّثَ اِسمَها الناسُ أم لا

(۲۵۱/۳)

Archive of SID

www.SID.ir

سرشت دنیا مانند طبیعت زنان زیباست (هر دو بی وفا هستند) نمی دانم آیا مردم برای همین دنیا را مؤنث کرده اند یا نه؟

این مضمون در شعر حافظ به شکل زیر آمده است:

گفتم ز خوبرویان رسم وفا بیاموز
گفتا ز ماه رویان این کار کمتر آید
(۲۳۱/۲)

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب
که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را
(٤/۷)

۸-۱۳- ناز پروردگی محبوب

محبوب متنبّی آنقدر ناز پرورده و نازک بدن است که درز لطیف لباس، تن او را مانند شمشیری قوی و برّنده آزار می‌دهد:

تَأَلَّمُ دَرْزَهُ وَ الدَّرْزُ لَينٌ
كَمَا تَتَأَلَّمُ الْعَضْبَ الصَّنِيعا
(۳۵۹/۲)

وقتی با ناز و عشوه راه می روند، به علّت لطافت بدنشان، لباس های رنگی پوست آنها را چون صورتشان نقش و نگار می دهد:

حِسانُ التَثَنّی یَنقُشُ الوَشی مِثلَهُ
إِذا مِسنَ فی أَجسامِهِنَّ النَواعِمِ
(۲۳۷/٤)

همچنین لباس رنگی به بدن او نقش می‌دهد

تعبیر حافظ در این خصوص لطیف‌تر و شاعرانه‌تر است:

من چه گویم که تو را نازکی طبع لطیف
تا به حدی است که آهسته دعا نتوان کرد
(۱۳٦/۹)

Archive of SID

www.SID.ir

خون خور و خاموش نشین که آن نازک دل
طاقت فریاد دادخواه ندارد
(۱۳۷/۵)

لطافت و محبوب متنبّی و حافظ از جهت جسمانی و معنوی قابل تأمل است.

۸-۱٤- تأثیر حیات بخش یاد و خاطره محبوب

عاشق همواره با یاد معشوق خوش است، زیرا یاد او آرام بخش دردها و رنجهاست و به او امید و حیات می‌دهد:

اگر فردی که فلج است او را به یاد آورد، راه می‌رود، و با یاد او، نادان آگاه و لال سخنگو می‌شود.

لَوْ حَلَّ خَاطِرُهُ فِی مُقْعِدٍ لَمَشَی
أَوْ جَاهِلٍ لَصَحَا أَوْ أَخْرَسٍ خَطَبَا
(۲٤۰/۱)

حافظ:

هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
هر گه که یاد تو کردم جوان شدم
(۳۲۱/۱)

شب تنهایی ام در قصد جان بود
خیالش لطف‌های بیکران کرد
(۱۳۷/۲)

۸-۱۵- وصف محبوب جوان

عشق به زیبارویان کم سال در ابیات زیر در هر دو دیوان دیده می‌شود:

خَوْدٌ جَنَتْ بَینِی وَ بَینَ عَوَاذِلِی
حَرْباً وَ غَادَرَت الفُؤَادَ وَطِیسَا
(۳۰۳/۲)

Archive of SID

www.SID.ir

ترجمه: دختر کم سالی بین من و بین سرزنشگران جنگی را شعله ور کرد و قلبم را مانند تنور پر از آتش کرد.

محبوب حافظ نیز دهانش بوی شیر می‌دهد و چهارده سال دارد و نوخاسته است:

بوی شیر از لب همچون شکرش می‌آید
گرچه خون می‌چکد از شیوه چشم سیهش
(۲۸۹/۲)

«چهارده ساله بتی چابک شیرین دارم» (۳/۲۸۹) و نیز «عاشق روی جوانی خوش و نوخواسته‌ام» (۳۱۱/۱)

۸-۱۶- تغییر زیبایی محبوب و تقاضای عاشق

تقاضای تمتع و رسیدگی به عاشق قبل از پژمرده شدن گل روی معشوق از مضامین مشترک دو شاعر است:

زَوِّدِينَا مِنْ حُسْنِ وَجْهِكَ مَا دَا
مَ فَحُسنُ الْوُجُوهِ حَالٌ تَحُولُ
(۲٦۸/۳)

ترجمه: از زیبایی است بهره‌ام ده زیرا زیبایی صورت تغییر می‌کند.

حافظ:

دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی
(٤۹۳/۲)

۸-۱۷- طمع و میل به محبوب

متنبّی، با توصیف سپیدی پوست محبوب ادعا می‌کند که به او طمع می‌کنند ولی دستیابی به او سخت است:

بَيْضَاءُ تُطْمِعُ فِيمَا تَحْتَ حُلَّتِهَا
وَ عَزَّ ذَلِكَ مَطْلُوبًا اِذَا طُلِبَا
(۲۳۹/۱)

Archive of SID

www.SID.ir

ترجمه: سپید رویی است که (عاشق) به آنچه زیر لباس اوست، طمع می‌کند؛ ولی دستیابی به آن سخت است.

اما حافظ با استخدام استعارهٔ «شاهد قدسی»، حسرت خود را برای باز کردن نقاب از محبوب چنین ابراز می کند:

ای شاهد قدسی! که کشد بند نقابت؟
وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت؟
(۱۵/۱)

خوابم بشد از دیده در این فکر جگر سوز
کاغوش که شد منزل آسایش و خوابت
(۱۵/۲)

۹- صفات و حالات عاشق

۹-۱- حرارت قلب عاشق

دو شاعر در نشان دادن سوز درون و آتش عشقی که در قلب عاشق شعله‌ور است، سخن می‌گویند:

در قلب عاشق آتشی وجود دارد که آتش سوزان جهنم در مقابل آن سرد است:

فَفِی فُؤَادِ الْمُحِبِ نَارُ جَوىً
أحَرُّ نَارِ الْجَحِیمِ أبْرَدُهَا
(۲۰/۲)

اما حافظ خورشید را شعله‌ای از آتش درون سینه خود می‌داند:

زین آتش نهفته که در سینهٔ من است
خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت
(۸۷/۳)

گرمای جهنم و حرارت خورشید، دستمایه اغراق دو شاعر است. در مقام نقد و مقایسه باید گفت: جهنم جایی دور و نامحسوس است؛ حال آنکه خورشید ملموس و

Archive of SID

www.SID.ir

مرئی است. ضمنا تصور منبع آتشی که خورشید شعله‌ای از آن است و آن آتش در دل عاشق است، یک بار ذهن را به آسمان می‌برد و بار دیگر به دل عاشق باز می‌گرداند، به علاوه دل حافظ با خورشید که منبع نور و حیات است مرتبط است در حالی که در کنار دل متنبّی آتش جهنم قرار دارد.

۹-۲- بی خوابی عاشق

بی خوابی عاشق از امور بدیهی است، در شیوهٔ بیانی حافظ دو شاعر استفاده از اجرام آسمانی برای ترسیم بی خوابی دیده می‌شود:

متنبّی همنشین فرقدین می‌شود «وَ تَرَکْتِنی لِلْفَرْقَدَینِ جَلِیسا» (۳۰۲/۲) حافظ ندیم ماه و پروین »هر دم ندیم ماه و پروینم» (۳٥٦/۹)

حافظ: هر شب سر و کارش با ستاره است

«با هر ستاره سر و کار است هر شبم» (٤۰۹/٥)

و شوق به محبوب خواب را از متنبّی می‌گیرد:

شَوقی إلَیکَ نَفی لَذیذَ هُجوعی

فارَقتَنی فَأقامَ بَینَ ضُلوعی

(۳٥٦/۲)

اشتیاقم به تو لذت خوابم را گرفت ؛ بیدارم کرد و بین دنده هایم جای گرفت.

حافظ می‌گوید: «غمزهٔ ساقی ز چشم می‌پرستان برده خواب» (۱٤/٥)

۹-۳- تداعی محبوب

عاشق با دیدن برخی اشیاء و اماکن به یاد محبوب می‌افتد، بی شک آنچه که تداعی‌گر محبوب است باید با محبوب شباهت و یا ارتباط داشته باشد، ببینیم این دو شاعر با دیدن چه موجوداتی به یاد محبوب می‌افتند:

مَا لاحَ بَرْقٌ أوْ تَرَنَّمَ طَائِرٌ

الا انْثَنَیْتُ وَ لِی فُؤَادٌ شَیِّقُ

(۷٤/۳)

Archive of SID

www.SID.ir

ترجمه: برقی ندرخشید و پرنده‌ای آواز سر نداد؛ مگر اینکه قامتم خم شد در حالی که قلبی مشتاق داشتم.

برقوقی تداعی محبوب به وسیلهٔ برق و پرنده را به این علت می‌داند که برق آسمان و آواز پرنده از جایی دیده و شنیده می‌شود که قبلا جایگاه محبوب بوده است، (برقوقی، ۱٤۰۷، ج۳، ص ٤)

در بیتی دیگر می گوید:

از کنار هیچ خرابه‌ای عبور نمی‌کنم مگر اینکه از آن می‌پرسم و از کنار هیچ زن پوشیده‌ای نمی‌روم، مگر اینکه خونم به یاد محبوب روان می‌شود:

فَمَا أَمُرُّ بِرَسْمٍ لا أُسَائِلُهُ
وَ لا بِذَاتِ خِمَارٍ لا تُرِيقُ دَمِي
(۱٥۳/٤)

برق آسمان به شما باران می‌دهد و عاشق را آتش عشق می‌دهد:

تُهدِي الْبَوَارِقُ أَخْلافَ الْمِيَاهِ لَكُم
وَ لِلْمُحِبِ مِنَ النَّذْكَارِ نِيرَانَا
(۳٥٤/٤)

در ۳ بیت بالا برق آسمان، آواز پرنده و خانه‌های مخروبه، شاعر را به یاد محبوب می‌اندازد. باید دید حافظ با دیدن چه موجوداتی به یاد محبوب می‌افتد.

چون ز نسیم می‌شود زلف بنفشه پر شکن
وه که دلم چه یاد از آن عهد شکن نمی‌کند
(۱۹۲/٦)

خون شد دلم به یاد تو هرگه که در چمن
بند قبای غنچه گل می‌گشاد باد
(۱۰۲/٥)

Archive of SID

www.SID.ir

در بیت اول جعد و تاب بنفشه در اثر وزش ملایم نسیم، عهدشکنی محبوب را فرایاد حافظ می‌آورد، در بیت دوم باز شدن غنچه و خارج شدن از قبای کاسبرگ، دل شاعر را خون می‌کند.

باید انصاف داد که برق آسمان، مخروبه، پرنده و زنان پوشیده، برای تداعی محبوب در قیاس با تاب بنفشه، نسیم، غنچه، قبا درآوردن غنچه، چمن، گل، بسیار زمخت و خشن و این ناشی از محیط زندگی این دو شاعر است. واژه «وه» نیز علاوه بر اینکه از لحاظ لفظی لطیف است، از جهت معنی متضمن حیرت و حسرت و تحسین، در نهایت لطافت و عذوبت است.

گزینش واژه‌ها در تعبیر حافظ به گونه‌ای است که غرایز بشری را در حاشیه قرار می‌دهد، پاکی و لطافت را فرایاد می‌آورد، پای ذهن را از زمین جدا می‌کند و در آسمان به پرواز وا می‌دارد به گونه‌ای که اگر محبوب زمینی باشد، او را در هاله‌ای از تقدس و فرامکانی و فرازمانی قرار می‌دهد در حالی که الفاظ متنبّی جنبه‌های مادی و غریزی را به ذهن متبادر می‌سازد.

در این بخش به علت اهمیت موضوع به بیتی دیگر از حافظ اشاره می‌کنیم:

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
(۱۷۳/۱)

۹-٤- خیالی که به بالین عاشق می‌آید

رخت بربستن خواب از دیدهٔ عاشق، از موضوعات رایج در بوستان ادب است ولی این تعبیر که شبح و خیال محبوب، در هنگام خواب بر سر عاشق می‌آید و به او با یک استفهام انکاری با هدف توبیخ و نهی می‌گوید: آیا پس از دوری ما، میلی به خواب داری؟ یک تعبیر شاعرانه است. متنبّی جان خود را فدای چنین خیالی می‌کند:

Archive of SID

www.SID.ir

بِنَفْسی الْخَیالُ الزَّائری بَعْدَ هجْعَة
وَ قَوْلَتُهُ لی بَعْدَنَا الْغُمْضَ تَطْعَمُ
(۲۰۵/٤)

اما حافظ پرندهٔ بلند پرواز خیال خود را به افق‌های دور پرواز می‌دهد و تابلویی بس شگفت با تصویرهای خوشه‌ای و چند لایه خلق می‌کند و همین معنا را در پرده‌ای رنگین و بی نظیر ترسیم می‌کند.

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست
(۲٦/۱)

نرگسش عربده جوی و لبش افسوس کنان
نیمشب دوش به بالین من آمد بنشست
(۲٦/۲)

سر فراگوش من آورد به آواز حزین
گفت ای عاشق دیرینهٔ من خوابت هست
(۲٦/۳)

با اینکه بیان حافظ پراحساس، هنری و شگفت‌انگیز است، ولی بن مایهٔ هردو سخن خیالی است که از عاشق می‌پرسد چگونه خوابیده‌ای؟

هنرنمایی و هنرپیشگی حافظ در بارش خوشه‌های تصویر به ذهن مخاطب است، حافظ دست خیال را می‌گیرد و به آنجا که خاطرخواه اوست می‌برد، با این تصاویر خوشه‌ای و صفات متوالی و پی در پی مخاطب را چنان در مقابل این خیال قرار می‌دهد که وجود این شبه را احساس می‌کند، در کتاب‌های بلاغی تتابع و تنسیق صفات را از عیوب فصاحت دانسته‌اند (الحسینی، ۱٤۱۳، ص ۱۰۷) این تصاویر زیبا بهترین دلیل برای تبصره در قانون مذکور است.

۹-۵- آرزوی بیماری در راه عشق

شکایت متنبی از نداشتن بیماری است، زیرا در زمان بیماری اعضای بدنش وجود داشتند، حال آنکه به علت عشق اجزای بدنش را هم از دست داده است.

Archive of SID

www.SID.ir

وَ شَـــکِیَّتِی فَقْـــدُ الـــسَّقَامِ لِأَنَّـــهُ
قَـــدْ کَـــانَ لَمَّـــا کَـــانَ لِـــی أَعْـــضَاءُ
(۱٤۲/۱)

حافظ در راه محبوب بیماری را از تندرستی بهتر می‌داند: «بیماری اندر این راه خوشتر ز تندرستی»، (۳/٤۳٤)

۹-٦- جوان شدن پیر با وصال محبوب

محبوب متنبّی که چشمان فتنه‌گر است و عشقش قاتل عاشق، اگر بوی خوشش به سالخورده‌ای بخورد، جوانش می‌کند:

وَ فَتَّانَـــةَ الْعَیْنَـــینِ قَتَّالَـــةَ الْهَـــوَی
اذَا نَفَحَـــتْ شَـــیْخاً رَوَائِحُهَـــا شَـــبَّا
(۱۸٤/۱)

حافظ با یاد محبوب جامه پیری از تن بیرون می‌کند و جوان می‌شود:

هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
هرگه که یاد تو کردم جوان شدم
(۳۲۱/۱)

و جوانی دوباره خود را در گرو وصال محبوب می‌بیند:

گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر
تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم
(۳۳٦/٦)

۱۰- ویژگی‌های عشق

۱۰-۱- عشق و سخن

اوصاف و حالات عشق، چون لذت وصال، سختی فراق و...به گونه‌ای است که قابل شرح و بیان نیست:

Archive of SID

www.SID.ir

عشق آن است که زبان را از سخن می‌بندد...

اَلْحُبُّ مَا مَنَعَ الْکَلامَ الْأَلْسُنَا
وَ اَلَذُّ شَکْوَی عَاشِقٍ مَا أَعْلَنَا
(۳۲۷/٤)

سخن عشق نه آن است که آید به زبان
ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنود
(۸۱/۷)

۱۰- ۲- فراق، پیری عاشق در فراق

هجران یار، موهای سیاه عاشق را به حریر سپید تبدیل می‌کند:

شَابَ مِنَ الْهَجْرِ فَرْقُ لِمَّتِهِ
فَصَارَ مِثْلَ الدِّمَقْسِ أَسْوَدُها
(۲۰/۲)

حافظ:

من پیر سال و ماه نیَم یار بی وفاست
بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم
(۳۲۱/۸)

۱۰- ۳- ارزش عشق

کشته در راه اشک و عشق مانند کشتهٔ در خون تپیده شهید است:

اِنَّ الْقَتِیلَ مُضَرَّجاً بِدُمُوعِهِ
مِثْلُ الْقَتِیلِ مُضَرَّجاً بِدِمَائِهِ
(۱۳۲/۱)

متنبّی خود را شهید راه زیبارویان می‌داند: چه بسیارند کشته‌های گردن‌های سپید و صورت‌های چون گل، همان طور که من شهید شدم:

Archive of SID

www.SID.ir

كَـــمْ قَتِيـــلٍ كَمَـــا قُتِلْـــتُ شَـــهِيد
بِبَيَـــــاضِ الطُّلَـــــى وَ وَرْدِ الْخُـــــدُودِ
(۳۸/۲)

برقوقی در توضیح بیت بالا می‌گوید: متنبّی لفظ شهید را بـا توجـه بـه ایـن سـخن منسوب به پیامبر (ص) آورده که «مَن عَشِقَ فَعَفَّ ثُمَّ ماتَ، ماتَ شَـهیدا» (برقـوقی، ۱٤۰۷، ج۲، ص۳۸)

حافظ:

بـا صـبا در چمـن لالـه سـحر مـی‌گفـتم
که شهیدان که‌اند این همه خـونین کفنـان
(۳۸۷/۸)

قتیل عـشق تـو شـد حـافظ غریـب ولـی
به خاک ما گذری کن که خون مات حلال
(۳۰۳/۷)

استخدام لفظ «قتیل» در فارسی مهجور است و اشتراک آن با شعر متنبّی جای تأمـل دارد.

۱۰- ٤- رسوایی عاشق با اشک

پرده دری اشک از مضامین رایج است که عاشق را رسوا می‌کند:

وَ كَـــاتِمُ الْحُـــبِّ يَـــوْمَ الْبَـــيْنِ مُنْهَتِـــكٌ
وَ صَـــاحِبُ الـــدَّمْعِ لا تَخْفَـــى سَـــرَائِرُهُ
(۲۱۸/۲)

ترجمه: عاشقی که عشقش را پنهان می‌کند، سرش آشـکار مـی‌گـردد و نمـی‌توانـد اشک خود را مخفی کند

ترسم که اشک در غـم مـا پـرده در شـود
وین راز سر به مهـر بـه عـالم سـمر شـود
(۲۲٦/۱)

Archive of SID

www.SID.ir

۱۰- ۵- تنگی دهان یار

در دیوان حافظ برای توصیف کوچکی و تنگی دهان یار، از مشبه به غنچه و نقطه استفاده شده است:

تشبیه دهانت نتوان کرد به غنچه
هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی
(٤٧٥/٣)

گفتم به نقطهٔ دهنت خود که برد راه
گفت این حکایتی است که با نکته‌دان کنند
(۱۹۸/۳)

این توصیف در شعر متنبّی نیامده است.

۱۱- ٦- رنگ لب

حافظ لب یار را به می سرخ تشبیه می کند (٥٤٩/٥) در حالی که متنبّی از رنگ تیره (اسمر) نام می برد (۳۵۹/۲) به نظر می رسد این تفاوت در رنگ، مربوط به نژاد ایرانی و عرب باشد.

نتیجه‌گیری

از مقایسه مضامین مشترکی که در تغزل‌های حافظ و متنبّی به کار رفته است، چنین برمی‌آید که:

مضامین مشترک در شعر دو شاعر بسیار است. احتمال اقتباس حافظ از متنبّی منتفی نیست، بویژه که حافظ یک مصراع از متنبّی را با تغییرات اندکی در آن تضمین کرده است. در صورت اعتقاد به اقتباس حافظ از متنبّی، باید گفت که حافظ با معماری و طراحی بی نظیر خود، از برخی مصالح و ابزار دیگران استفاده کرده ولی حاصل و نتیجه کار او چون عسل است که ترکیبی جدید و با جنس شیره گل‌ها متفاوت است.

Archive of SID

www.SID.ir

در برخی مضامین احتمال استفاده از مضامین کلیشه‌ای در شعر هردو وجود دارد. مضامین حافظ هنری‌تر، عمیق‌تر و لطیف‌تر از متنبّی است.

محبوب حافظ اغلب دارای ویژگی‌های لطیفی است که او را از زمین برمی کشد و به آسمان بالا می‌برد؛ حال آنکه این ویژگی‌ها در شعر متنبّی همه زمینی و غریزی است.

حافظ اغلب به گونه‌ای از محبوب سخن می‌گوید که سخنش قابلیت توجیه عرفانی و زمینی هردو را دارد، این ویژگی در شعر متنبّی دیده نمی‌شود.

این احتمال نیز منتفی نیست که علت وجود مضامین زمینی در غزلیات حافظ، تقلید از اسالیب شعر قدما باشد.

تفاوت‌هایی در بعضی از مضامین این دو شاعر به چشم می‌خورد که ناشی از تفاوت فرهنگ و اقلیم این دو شاعر است.

یادداشت‌ها:

۱- برای مزید اطلاع در خصوص چارده روایت ر. ک. (خرمشاهی، ۱۳٦۷، ج۱، ص ٤٤۲ -٤٥۱)

۲- برای اطلاع از اقتباس حافظ از قرآن ر. ک. معین، حافظ شیرین سخن ص ۸۷۹ - ۵۸۰، الدارابی، ۱۳۷۵؛ بانگ جرس، پرتو علوی، ۳٦ الی ۸۷، صاعدی، ۱۳٦۲، ص ۱۰۱، مطهری، ۱۳۸۱ و نیز طباطبایی، ۱۳۸٤

*۲- که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- بنا به اعتقاد علامه قزوینی (۱۳٦۷، ص۳۰٤) حافظ، مصراع دوم بیت زیر را از اشعار متنبّی تضمین کرده است: (قس، زرین کوب، ۱۳٦۹، ص٦۳)

پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال

ان العهود عند ملیک النهی ذم

(۳۱۲/٤)

مصراع دوم بیت بالا تضمین مصراعی از متنبّی است:

Archive of SID

www.SID.ir

وَ بَیْنَنَـــا لَـــوْ رَعَیْـــتُمْ ذَاکَ مَعْرِفَـــةٌ
اِنَّ الْمَعَـــارِفَ فِـــی أَهْـــلِ النُّهَـــی ذِمَـــمُ
(۸۷/٤)

۲- علامه قزوینی (۱۳٦۷، ص۳۰۲) مصراع دوم بیت زیر را از شریف رضی می داند:

بسا که گفته‌ام از شوق با دو دیده خود
أیـــا منـــازل ســـلمی فـــأین ســـلماک
(حافظ، دیوان، ٦۲۸)

أیَـــا مَنَـــازِلَ سَـــلمَی أیـــنَ سَـــلمَاکِ
مِـــنْ أجلِهـــا اذْ بَکَینَاهـــا بَکَینَـــاکِ

۳-

و مـــن یتـــق الله یجعـــل لـــه
و یرزقـــه مـــن حیـــث لا یحتـــسب
(قزوینی، ۱۳٦۷، ۳۱۲)

علامه قزوینی معتقد است: بیت بالا اگرچه اقتباس از قرآن کریم (و من یتق الله یجعل له مخرجا، (طلاق،۲)) است ولی این اقتباس از خواجه نیست. علامه آن را از شاعری به نام احمد بن محمد بن بن یزید می داند که سیوطی در الاتقان آن را نقل کرده است. (۱۳٦۷، ص۳۱۲) نویسنده مقاله این بیت را در دیوان ابن رومی (۱۹۷۳، ج۱، ص۱۷۳) یافته است.

٤-

بیا ای طالب دولت بیاور مژده وصلی
عسی الایام أن یرجعن قوما کالذی کانوا

قزوینی مصراع دوم بیت بالا را تضمین بیتی از قدمای شاعران جاهلی به نام الفند الزمانی می داند که در جنگ بسوس سروده است (قزوینی، ۱۳٦۷، ۳۱٤)

صـــفحنا عـــن بنـــی ذُهـــلٍ
وقلنـــا: القـــوم إخـــوانُ
عـــسی الأیـــام أن یرجعـــ
ـــن حیّـــاً کالـــذی کـــانوا
(مرزوقی، ۱٤۱۱، ج۱،ص۳۲)

Archive of SID

www.SID.ir

-۵

مـــا لـــسلمی و مـــن بـــذی ســـلم

أیـــن جیرانـــا و کیـــف الحـــال

(۳۰۲/۳)

زرین کوب بیت بالا را اخذ و اقتباس از قصیده معروف بـرده بوصـیری مـی دانـد. (زریـن کوب، ۱۳٦۹، ۲۱٤)

٦- قزوینی پس از نقل این دو بیت می گوید:

اگر شراب خـوری جرعـه‌ای فـشان بـر خـاک

از آن گناه کـه نفعـی رسـد بغیـر چـه بـاک

(۲۹۹/۱)

خاکیان بی‌بهره‌اند از جرعـه کـأس الکـرام

این تطاول بین که بـا عـشاق مـسکین کـرده‌انـد

(قزوینی، ۱۳٦۷، ص۳۱۲)

این دو بیت تلمیحی به بیتی معروف دارند که تفتازانی آن را در مقدمه مختصر آورده ولـی گوینده آن را تا به حال نیافته ام (۱۳٦۷، ۳۱۲):

شـــربنا و أهرقنـــا علـــی الارض جرعـــۀ

فلـــلارض مـــن کـــأس الکـــرام نـــصیب

بیت بالا را ابوحیان توحیدی در کتـاب (البـصائر و الـذخائر، ۱۹٦٤، ج۱، ص۱٤۰) نقـل کـرده است.

دامادی (۱۳۷۹، نک: ٤۱۹) ۵۷ بیت از ابیات حافظ را متأثر از شاعران عرب دانسته کـه غالبـا نتیجه پژوهش های پیشینیان است. برای نمونه به چند مورد دیگر در پی نوشت اشاره می کنیم.

**۳*- تأثیر پذیری از ادب فارسی: موشکافی‌های نکته‌سنجان و باریک بینان در شعر حافظ، تعداد معتنابهی از اقتباس و تضمین از پیشینیان را نـشان مـی‌دهـد، علامـه محمـد قزوینـی در تعلیقات خود بر دیوان حافظ، پس از فـصل مـشبعی دربـاره تـضمین‌هـای خواجـه مـی‌گویـد

Archive of SID

www.SID.ir

«خواجه گویا در قصاید خود غالبا شیوه ظهیر فاریابی را پیروی می‌کرده و معتقد به سبک و اسلوب او بوده... (جربزه دار، ۱۳٦۸، ص ۲۲۹) نویسنده کتاب حافظ نامه بیش از ۱۰۰ مورد اقتباس و تضمین لفظی و معنوی و بیش از ۲۰۰ مورد همانندی در وزن و قافیه و ردیف در شعر حافظ از آثار ادبی فارسی را به شکل محرز و صریح ذکر کرده که شکی در گلچینی خواجه شیراز از گذشتگان باقی نمی‌گذارد (خرمشاهی، ۱۳٦۷، ج۱، ص ٤۰ - ۹۰)، زرین کوب معتقد است حافظ از شاعران بسیاری از جمله رودکی، دقیقی، فردوسی، معزی، انوری، ظهیر، خاقانی، سنایی، عطار، عراقی، مسعودسعد، کمال اسماعیل متأثر شده است (نک: زرین کوب، ۱۳٦۹، ٦۹-۷۱).

- برای اطلاع از اقتباس حافظ از سنایی ر. ک. فروزانفر، ۱۳۵۰، ص ۲۵۵، تأثیر از سعدی، خرمشاهی، ۱۳٦٤، ج۱ و دشتی، بی‌تا، ص ۲۱٦ الی ۲٤۸ همچنین مرتضوی، ۱۳٦٦، تأثیر از مولانا، مؤتمن، ۱۳۷۱، ص ۲۹٤، تأثیر از امیر خسرو دهلوی، مجتبایی، ۱۳٦٤، تأثیر از خواجوی کرمانی، سهیلی ۱۳۳٦، ص ٤۷ الی ۵۵، تأثیر از ناصر بخارایی، درخشان، ۱۳۵۳، ص ٤۸۵، تأثیر از سلمان ساوجی، صفا، ۱۳٦۳، ص ۱۰۱۱

برای اطلاع از اقتباس حافظ از اشعار عربی ر. ک. (دامادی، ۱۳۷۹، ٤۱۸ و ٤۱۹)، (کریستف بورگل، ۱۳۷۰، ۵٦۷-۵۹۱)، (فرشیدورد، ۱۳۷۸، ۱۰۲)، (صفا، ۱۳۷۳، ۱۰۷۸/۲)، (اهور، ۱۳٦۳، ۳۵) و (خرمشاهی، ۱۳٦۸، ۳۲)

- این بیت در دیوان‌های موجود شریف رضی نیامده ولی در کتاب «نزهة الجلیس و منیة الأدیب الأنیس» (حسینی موسوی، ۱۳۸۷، ۵٤۸/۱) نقل شده است. (نک: قزوینی، ۱۳٦۸، ٤۳٦)؛ این بیت در کتاب جواهر البلاغه نیز بدون نام شاعر آمده است (هاشمی، ۱۳۷۷، ۹۵) ناصر بخارایی (متوفای ۷۷۳ ق.) نیز آن را قبل از حافظ تضمین کرده است (ر. ک: خرمشاهی، ۱۳٦۷، ۷۵/۱)

-۷

به بال و پر مرو از ره که تیر پرتابی
هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست

زریاب خویی پس از نقل بیت بالا آن را هم مضمون با این بیت متنبی می د اند:

وَما أنا غَیرُ سَهمٍ فی هَواءٍ
یَعودُ وَلَم یَجِد فیه امتِساکا

(نک: زریاب، ۱۳٦۸، ۱۲۵) (قس: دامادی، ۱۳۷۹، ۱٤۹)

Archive of SID

www.SID.ir

-۸

بـه رغـم مـدعیانی کـه منـع عـشق کننـد
جمـال چهـره تـو حجـت موجـه ماسـت

زرین کوب حافظ را در بیت بالا متأثر از بیت زیر می داند که بدون اشاره به نـام شـاعر از رساله قشیریه نقل کرده است. (زرین کوب، ۱۳٦۹، ۲۱۵) این بیت در دیوان دیک الجن است.

وَجْهُـــــکَ المَـــــأمُولُ حُجَّتُنـــــا
یـــــومَ یـــــأتی النّـــــاسُ بـــــالحُجَجِ

(دیک الجن، ۱٤۱۲، ٥٤)

۹- زرین کوب پس از نقل (که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها) می نویسد: کیست که وقتی از متنبی هم بشنود که می گوید:

فَمَـــن شـــاءَ فَلیَنظُـــر إلَـــیَّ فَمَنظَـــری
نَـــذیرٌ إلـــی مَـــن ظَـــنَّ أنَّ الهَـــوی سَـــهلُ

(۲۹۷ /۳)

در من بنگر که منظرم برای آن کس که عشق را آسان می پندارد ترساننده است به یاد شـعر حافظ نیفتد و یا آن را سابقه ای برای فکر حافظ نشمرد؟ (نک: زرین کوب، ۱۳٦۹، ٦٥)

-۱۰

من چو از خاک لحد رقـص کنـان بـر خیـزم
داغ ســـودای تـــوام ســـر ســـویدا باشـــد

(۱٥۷/۲)

زرین کوب بیت زیر را از کشاف زمخشری بدون اشاره به نام شاعر نقل کرده است (زریـن کوب، ۱۳٦۹، ۲۱٥)

سَـتَبقی لَهـا فـی مُـضمِرَ القَلـبِ والحَـشا
سَـــــریرَةُ ودٍّ یَـــــومَ تُبلـــــی الـــــسَرائِرُ

(احوص، ۱۹۹۰، ۱٤٥)

۱۱- (زرین کوب، ۱۳٦۹، ۲۱٥):

عنقـا شـکار کـس نـشود دام بـاز گیـر
کانجـا همیـشه بادسـت بـه دسـت دام را

(۷/۳)

Archive of SID

www.SID.ir

أری العَنْقـــــاءَ تَکْبُـــــرُ أن تُـــــصادا
فعانِـــــدْ مَـــــنْ تُطیـــــقُ لـــــهُ عِنـــــادا
(ابو العلا المعری، ١٩٦٤، ٥٥٣/٢)

١٢- (زرین کوب، ١٣٦٩، ٢١٦):

به لابـه گفـتمش ای مـاهرخ چـه باشـد اگـر
بـه یـک شـکر ز تـو دلخـسته ای بیاسـاید
به خنده گفـت کـه حـافظ خـدای را مپـسند
کـــه بوســـه تـــو رخ مـــاه را بیالایـــد
(٨ و ٩ / ٢٣٠)

ســـألْتُه قُبْلَـــةً یومـــا علـــی عَجَـــلٍ
فـاحمرّ مِـن خَجَـلٍ واصـفرّ مِـن وَجَـلِ
واعتـــلّ مـــا بـــین إســـعافٍ یُرَقِّقُـــه
وبـــین مَنْـــعٍ تَمـــادَی فِیـــه بالعِلـــلِ
وقـــال وجهِـــیَ بـــدرٌ لا خَفـــاءَ بـــه
ومُبْـــصِرِ البـــدرِ لا یـــدعوه للقُبَـــلِ
(تمیم بن المعز، ١٩٩٦، ٣٥٢)

-١٣

صـوفیان واسـتدند از گـرو مـی همـه رخـت
دلـق مـا بـود کـه در خانـه خمـار بـود
(١٧٨/٣)

فَمـــا رِمتُـــهُ حَتّـــی أتـــی دونَ مـــاحَوَت
یَمینِـــیَ حَتّـــی رَیطَتـــی وَحِـــذائی
(زریاب، ١٥٩)، (قس: دامادی ١٥٢)

من پای در آن میخانه نگذاشته بودم که هرچه داشتم از دستم رفت حتی لباسی که بـر تـنم بود و کفشی که بر پایم بود (ابونواس، ١٩٦٢، ٢١)

Archive of SID

www.SID.ir

همچنین زریاب ابیاتی را از حافظ نقل کرده که متأثر از ابو العلا (زریاب ۱۹۰، قس: دامادی ۱۵٤)، و ابو الفتح البستی (زریاب، ۲۲۲، دامادی ۱۵٦) است.

درست است که این قصیده در زمان خشم و فرار متنبی از مصر و محرومیت از رفاه و امکانات کافور سروده شده ولی در دیوان او ابیات دیگری وجود دارد که نشان می دهد روحیه ستیزه، برتری جویی، و خشونت بر احساسات و عواطف او غالب است از جمله:

وَلِلخَودِ مِنّی ساعَةٌ ثُمَّ بَینَنا فَلاةٌ إِلی غَیرِ اللِقاءِ تُجابُ

وَما العِشقُ إِلّا غِرَّةٌ وَطَماعَةٌ یُعَرِّضُ قَلبٌ نَفسَهُ فَیُصابُ

تَرَکنا لِأطرافِ القَنا کُلَّ شَهوَةٍ فَلَیسَ لَنا إِلّا بِهِنَّ لِعابُ

(۳۱۸/۱)

متنبی در جای دیگری عشق و عقل را ناسازگار می داند (نک: تفاوت دیدگاه...در همین مقاله)

این تصاویر یادآور چندین غزل داستان وار از غزل‌های عطار است (ر. ک. پورنامداریان، ۱۳۸۲، ص ۱٤٦).

منابع و مآخذ

کتب فارسی

۱- اسلامی ندوشن، محمد علی، (۱۳۷٤)، ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ، چاپ دوم، تهران، انتشارات یزدان.

۲- اهور، پرویز، (۱۳٦۳)، کلک خیال انگیز، تهران، انتشارات زوار.

۳- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۲)، گمشده لب دریا، تهران، سخن.

٤- جربزه دار، عبدالکریم، (۱۳٦۸)، دیوان حافظ، تصحیح قزوینی - غنی، تهران، انتشارات اساطیر.

Archive of SID

www.SID.ir

۵- حافظ، مولانا شمس الدین محمد، (۱۳٦۸)، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ، چاپ پنجم، تهران، انتشارات صفی علیشاه.

٦- حسینی، سید محمد، (۱۳۷۱)، حافظ و ادب عربی، سخن اهل دل، مجموعه مقالات بین المللی بزرگداشت حافظ، چاپ و صحافی شرکت افست.

۷- خرمشاهی، بهاء الدین، (۱۳۸۲)، حافظ حافظه ماست، تهران، نشر قطره.

۸- ----------، (۱۳٦۷)، حافظ نامه، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.

۹- ----------، (۱۳٦۲)، ذهن و زبان حافظ، تهران، نشر نو.

۱۰- ----------، (۱۳٦٤)، حق سعدی به گردن حافظ، ذکر جمیل سعدی، مجموعه مقالات، ج۱، ارشاد اسلامی.

۱۱- خواجوی کرمانی ، دیوان اشعار ، (۱۳۳٦)، ، به اهتمام احمدسهیلی خوانساری ،تهران، انتشارات بارانی و محمودی.

۱۲- دامادی، سید محمد، (۱۳۷۹)، مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۳- درخشان، مهدی، (۱۳۵۳)، «مشترکات حافظ شیرازی و ناصر بخارایی»، گوهر، سال دوم، شماره پنجم.

۱٤- دشتی، علی، (بی تا)، نقشی از حافظ، تهران، انتشارات امیرکبیر.

۱۵- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۰)، امثال و حکم، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیر کبیر.

۱٦- زریاب خویی، عباس، (۱۳٦۸)، آیینه جام، تهران، انتشارات علمی.

۱۷- زرین کوب، عبد الحسین، (۱۳٦۹)، از کوچه رندان، تهران، انتشارات امیر کبیر

۱۸- ----------، (۱۳۷٦)، آشنایی با نقد ادبی، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات سخن.

۱۹- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۲)، کلیات سبک‌شناسی، تهران، انتشارات فردوس.

۲۰- -------- (۱۳۷٤) سبک شناسی شعر، تهران، انتشارات فردوس.

۲۱- --------، (۱۳٦۹)، سیر غزل در شعر فارسی، تهران، انتشارات فردوس.

Archive of SID

www.SID.ir

۲۲- صائب تبریزی، (۱۳٦٤)، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۳- صاعدی، عبد العظیم، (۱۳٦۲)، با حافظ تا کهکشان عرفان و اخلاق، انتشارات نور فاطمه.

۲٤- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، چاپ یازدهم، اتشارات فردوس.

۲۵- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۸٤)، جمال آفتاب، تألیف و تدوین علی سعادت پرور، تهران، انتشارات احیاء کتاب.

۲٦- الفاخوری، حنا، (۱۳٦۸)، تاریخ الادب العربی، ترجمه عبد المحمد آیتی، انتشارات توس.

۲۷- فرخی سیستانی، (۱۳۳۵)، دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، [بی‌جا] انتشارات شرکت نسبی اقبال و شرکا.

۲۸- فرشید ورد، خسرو، (۱۳۷۸)، درباره ادبیّات و نقد ادبی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

۲۹- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۵۰)، سخن و سخنوران، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی.

۳۰- قزوینی، علامه محمد، (۱۳٦۷)، حافظ از دیدگاه علامه قزوینی، به کوشش اسمعیل صارمی، تهران، انتشارات محمد علی علمی.

۳۱- قزوینی، علامه محمد، (۱۳٦۸)، حافظ، دیوان، تصحیح قزوینی - غنی، جربزه‌دار، با مجموعه تعلیقات و حواشی قزوینی، تهران، انتشارات اساطیر.

۳۲- قطران تبریزی، (۱۳۳۳)، دیوان، تبریز، چاپخانه شفق تبریز.

۳۳- کریستف یوهان، بورگل، (۱۳۷۰)، سه رساله درباره حافظ، برگردان کورش صفوی، تهران، نشر مرکز.

۳٤- مؤتمن، زین العابدین، (۱۳۳۹)، تحول شعر فارسی، تهران، حافظ و مصطفوی.

۳۵- مرتضوی، منوچهر، (۱۳٦٦)، تاثیر حافظ از سعدی، تبریز، چاپخانه شفق.

۳٦- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۱)، عرفان حافظ، تهران، انتشارات صدرا.

Archive of SID

www.SID.ir

۳۷- معین، محمد، (۱۳٦۹)، حافظ شیرین سخن، به کوشش مهدخت معین، تهران، انتشارات معین.

۳۸- مجتبایی، فتح الله، (۱۳٦٤)، «حافظ و خسرو»، آینده، سال یازدهم، شماره، ۱ الی ۳.

کتب عربی

۳۹- ابن خلکان، ابی العباس، شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر، (۱۳٦٤)، وفیات الاعیان، به کوشش احسان عباس، قم، منشورات الشریف الرضی.

٤۰- ابن رشیق، الحسن بن رشیق القیروانی، (۱۹٦۳)، العمدة فی محاسن الشعر و آدابه، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید، القاهرة، مطبعة السعادة.

٤۱- ابن رومی، ابو الحسن علی بن عباس بن جریج، (۱۹۷۳)، دیوان، تحقیق الدکتور حسین نصار، مطبعة دارالکتب.

٤۲- ابو العلاء المعری، (۱۹٦٤) شروح سقط الزند، اشراف طه حسین، و بتحقیق مصطفی السقا، عبد الرحیم محمود، عبد السلام هارون، ابراهیم الابیاری، حامد عبد المجید، القاهرة، دار القومیة للطباعة و النشر.

٤۳- ابو فراس الحمدانی، (۱٤۰۸)، الدیوان، حققه و شرحه الدکتور محمد التونجی، منشورات المستشاریة الثقافیة للجمهوریة الاسلامیة الایرانیة بدمشق.

٤٤- ابونواس، (۱۹٦۲)، الدیوان، بیروت، دار صادر للطباعة و النشر و دار بیروت للطباعة و النشر.

٤۵- الأحوص الانصاری، (۱۹۹۰) الدیوان، جمعه و حققه عادل سلیمان جمال، قدم له شوقی ضیف، مکتبة الخانجی باقاهرة.

٤٦- البرقوقی، عبدالرّحمان، (۱٤۰۷)، شرح دیوان المتنبّی، بیروت، دارالکتاب العربی.

٤۷- تمیم بن المعز الدین الله، (۱۹۹٦)، الدیوان، دار المنتظر، بیروت، لبنان.

٤۸- التوحیدی، ابوحیام، (۱۹٦٤) البصائر و الذخائر، عنی بتحقیقه و التعلیق علیه الدکتور ابراهیم الکیلانی.

٤۹- الحسینی الموسوی المکی، العباس بن علی بن نور الدین، (۱۳۸۷)، نزهة الجلیس و منیة الأدیب الأنیس، منشورات المطبعة الحیدریة فی النجف الأشرف.

Archive of SID

www.SID.ir

۵۰- الحسینی، السید جعفر، (۱٤۱۳)، اسالیب البیان فی القرآن، تهران، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.

۵۱- الدارابی، (۱۳۷۵) محمد بن محمد، شیراز، کتابخانه احمدی.

۵۲- دیک الجن، عبد السلام بن رغبان الحمصی، (۱٤۱۲)، الدیوان، تحقیق و شرح أنطوان محسن القوال، دار الکتاب العربی.

۵۳- الطغرایی، ابو اسماعیل الحسین بن علی، (۱۹۷٦) الدیوان، تحقیق علی جواد طاهر و یحیی الجبوری، منشورات وزارة الاعلام، الجمهوریة العراقیة.

٥٤- عباس، احسان، (بی تا)، فن الشعر، الطبعه الثالثه، بیروت، دار الثقافة.

۵۵- عمر فروخ، (۱۹۸۵)، تاریخ الأدب العربی، الجزء الثانی، دار العلم للملائین، بیروت، الطبعة الخامسة.

٥٦- فاضلی، محمد، (۱۳۷٦)، دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.

۵۷- المتنبی، (۱٤۰۷)، الدیوان، شرح البرقوقی، عبدالرّحمان، بیروت، دارالکتاب العربی.

۵۸- المرزوقی، ابو علی احمد بن محمد بن الحسن، (۱٤۱۱)، شرح دیوان الحماسة، نشره احمد امین و عبد السلام هارون، بیروت، دار الجیل.

۵۹- الهاشمی، السید أحمد، (۱۳۷۷)، جواهر البلاغة، الهام.

Archive of SID

www.SID.ir